

باسمه تعالی

- و العذر العام بمنزلة التلف ۱
- و أما العذر الخاص بالمستأجر ... ففيه إشكال ۱
- او رجلا لقلع سنه فزال ألمه او نحو ذلك ۲
- مساله ۱۴: إذا آجرت الزوجه نفسها بدون إذن الزوج ۴
- بخلاف ما إذا لم يكن منافيا فإنها صحيحة و إذا اتفق إرادة الزوج للاستمتاع كشف عن فسادها ۶
- موضوع:** فصل في احكام الاجرة (مساله ۱۳ و ۱۴)

و العذر العام بمنزلة التلف

سید می فرماید و العذر العام بمنزله التلف. می گوید اگر عذر عامی پیدا شود که مستاجر نتواند از عین منتفع شود، به منزله تلف است. مثلا ماشینی را اجاره کرده که در روز جمعه برود تهران و روز جمعه راه تهران - قم مسدود است.

و أما العذر الخاص بالمستأجر ... ففيه إشكال

اما اگر عذر خاص پیدا شد مثل اینکه ماشینی را اجاره کرده که در روز جمعه برود تهران اما در روز جمعه مریض شد به طوری که نمی تواند از بستر بلند شود و این ماشین را براند و اصلا قدرت بر حرکت این ماشین ندارد؛ یا نه، شب جمعه تصادفی کرد و افتاده در بیمارستان، یا شب جمعه دستگیرش کردند و بردندش زندان، در روز جمعه زندان است و قدرت ندارد که ماشین را براند.

و أما العذر الخاص بالمستأجر كما إذا استأجر دابة لركوبه بنفسه^۱ فمرض و لم يقدر على المسافره أو

رجلا لقلع سنه فزال ألمه أو نحو ذلك ففيه إشكال

این، فرع پنجم.

حکم این فرع چیست؟ [سید]، بعد فرع ششم که یک مثال دیگر است را می زند، حکم هر دو یکی است، با هم [آنها را] می گوید.

^۱. (نه للركوب).

او رجلاً^۲ لقلع سنه فزال المه او نحو ذلک

طرف رفت پیش دکتری و اجیرش کرد که دندانش را بکشد، گفت خوب بعد از ظهر بیا که من دندان تو را بکشم، عصر که شد، دید درد دندانش برطرف شد.

زمان مرحوم سید، دندان پزشکی نبود و شغلی به عنوان دندان پزشکی نداشتیم، لذا طبیب و اینها را به کار نمی بردند چون دندان کشیدن کار دلاک بود.

یا امثال این. مثل اینکه شخصی را اجیر کرد که این لباسش را بدوزد، بنا بود روز جمعه بیاد این لباس را بدوزد، شب جمعه دزد آمد این لباس [این پارچه] را برد.

یا شخصی را اجیر کرد که بیاید برای میت نماز بخواند، وقتی آمد دید سیل این میت را با خودش برده یا حیوان این میت را خورده.

[سید می فرمایند: ففیه اشکال.]

ولا یبعد أن یقال إنه یوجب البطلان إذا كان بحيث لو كان قبل العقد لم یصح معه العقد

سید می گوید بگذارید برای شما یک ضابطه ای بگویم:

هر عذر خاصی که اگر قبل از عقد بود، آن عقد باطل بود، اگر [آن عذر خاص، بعد از عقد هم حادث شد، موجب بطلان عقد می شود. پس اگر] این ضابطه را در نظر بگیرید برایتان مشخص می شود. مثل این می ماند که کسی قدرت بر رانندگی ماشین ندارد و آن را کرایه کند برای اینکه خودش رانندگی کند تا مشهد در حالی که اصلاً بلد نیست آن را روشن کند، این عقد باطل است. یا طبیبی را اجیر کند برای برطرف کردن درد دندان که الان درد ندارد. خوب معلوم است که این دکتر، قدرت ندارد درد این دندانی که درد نمی کند را ازاله کند.

حال اگر بخواهیم برگردیم و مساله پنج و شش را با هم نگاه کنیم، می توانیم به دو قسمتشان کنیم یکی عذر عام و دیگری عذر خاص.

^۲. (ولو قشنگ نیست، ولی این رجلاً عطف بر دابه است.)

عذر عام چه بود؟ این بود که ما ماشین را کرایه کردیم برای اینکه روز جمعه برویم تهران و روز جمعه راه بسته است. اینجا حق با مرحوم سید است و این عقد باطل است چون ماشین فاقد این منفعت است. منفعت ذهاب الی تهران در روز جمعه را اصلاً ندارد پس ما در واقع معاوضه کرده‌ایم بر شیئی که اصلاً موجود نیست و گفتیم شرط عقلی صحت، وجود العوضین است و این ماشین اصلاً این منفعت را ندارد. مثل کسی می‌ماند که ماشینی را کرایه کند که از طریق هوا من را برساند مشهود یا از طریق آب مرا برساند به هند؛ خوب معلوم است که این عقد اجاره باطل است چون ماشین در هوا و روی آب نمی‌رود و اصلاً این منفعت را ندارد.

[پس] این فرمایش سید را در عذر عام قبول کردیم. می‌رویم در عذر خاص که سید دو مثال زده که باید تفکیک کنیم.

عذر اول این بود که عذر در خود مستاجر پیدا شد. مثلاً یکی ماشینی را اجاره کرد برای رفتن در روز جمعه به تهران و در روز رفتن به تهران، قدرت بر رفتن ندارد چون مریض است یا در بیمارستان است یا در زندان. این صورت را سید فرمود عقد باطل است. این [فتوای سید] مبتنی بر این است که شرط صحت اجاره، قدرت بر استیفاء باشد یعنی باید قدرت بر استیفاء باشد تا بگوییم اجاره صحیح است. مثل اینکه شخص کوری هست و عینکی را اجاره کند برای اینکه مطالعه کند یا شخص کوری هست، رادیویی را کرایه کند برای اینکه با آن اخبار گوش دهد، این اصلاً قدرت بر استیفاء را ندارد. گفتیم این [مورد] در سیره دلیلی بر بطلانش نیست. شرط صحت عقد، قدرت بر استیفاء نیست؛ شما دوست دارید خانه‌ای را در شهری اجاره کنید اما قدرت سکونت در آن خانه را اصلاً ندارید یا اصلاً قدرت ورود در آن شهر را ندارید چون مثلاً دشمنی در آن شهر دارید که به محض ورودتان، شما را از بین می‌برد. قدرت بر استیفاء شرط صحت نیست. کسی دوست دارد پز دهد مثلاً کتابی را اجاره می‌کند برای اینکه بخواند، آن را در کتابخانه می‌گذارد جلوی میز می‌گذارد که هر کس آمد فکر کند این دائم مطالعه است با اینکه این شخص امی است و اصلاً بلد نیست، چه اشکال دارد. یا کتاب به زبان اجنبی اجاره می‌کند در حالی که [آن زبان را بلد نیست و] قدرت بر مطالعه ندارد. اجاره نکرده برای پز دادن، بلکه برای مطالعه کردن اجاره کرده.

مثلاً جنسی را به قیمت بیشتر، اجاره می‌کنید و غرضتان از معامله این است که یک پولی به آن طرف برسانید.

[در مجموع و به طور خلاصه:] استیفاء لازم نیست.

ولو سفیهانه باشد [ولی ایرادی ندارد چون] به لحاظ معاملی سفیهانه است مثلاً شخصی است که همین طور الکی معامله کند، خوشحال می‌شود [این شخص، معاملاتش اشکال ندارد چون خودش سفیه نیست، معامله‌اش سفیهی است].

اما مثال دوم ایشان که عبارت بود از کشیدن دندان، قبلاً هم داشتیم که حقیقت این اجاره بر می‌گردد به معالجه این دندان عند المراجعة الیه. معالجه یعنی ازاله‌ی این الم. دلاک یا پزشک اصلاً قدرت بر معالجه ندارد عند المراجعة الیه چون درد و مریضی‌ای در کار نیست. آن کشف می‌کند که عقد اجاره از اول باطل بوده. [فرق مثال دوم با مثال اول در این است که: هرچند] قدرت بر استیفاء شرط [صحت اجاره] نیست، اما قدرت بر عمل، شرط [صحت] هست. مثلاً اگر من اجیر شدم برای کسی که [برایش] قرائت قرآن کنم، در حالی که اصلاً بلد نیستم، عقد اجاره [در این صورت] باطل است. مثل اینکه کسی برای تعمیر یخچال اجیر شود در حالی که اصلاً تعمیر یخچال بلد نیست، این عقد اجاره عقلاً باطل است و قبلاً این را داشتیم.^۲

پس [بطلان اجاره را] در عذر عام قبول کردیم، [ولی] در عذر خاص در جایی که به عدم قدرت بر استیفاء باز می‌گردد قائل به صحت شدیم. مثل اینکه ماشین را اجاره کرده باشد که روز جمعه با آن به تهران برود و روز جمعه مریض شود؛ خوب مریض باشد، عقد اجاره صحیح است.

بلی اگر شرطی ارتکازی وجود داشته باشد مبنی بر این که حق فسخ داشته باشد، از محل بحث خارج است.

اما در جایی که موجر و اجیر قدرت بر عمل نداشته باشد، عقد اجاره باطل است.

مساله ۱۴: إذا آجرت الزوجه نفسها بدون إذن الزوج

اگر زنی اجیر شود، خودش را اجیر کند بدون اذن زوج در جایی که منافات با حق الاستمتاع است یعنی خودش را اجیر کرده که این اجاره در معرض تضییع حق زوج است مثلاً برای یک هفته یا یک ماه اجیر شده جایی که شبها برود آنجا از بیماری پرستاری کند و این زمان زمانی است که در معرض مطالبه‌ی زوج است، سید می‌فرماید این عقد اجاره باطل است، اگر زوج اجازه داد درست است وگرنه باطل است، فضولی است.

[سید می‌فرماید:] وقت علی اجازه الزوج.

^۲. [اما این که سید فرموده] فیه اشکال، [به خاطر] شبهه در این بوده که در زمان دیگر واقعاً می‌توانسته معالجه کند اما در زمانی مراجعه کرده که درد برطرف شده. این یعنی از اول، زمان عمل نبوده. لذا در بازگو کردن گفتیم اجیر شده برای معالجه عند الرجوع و فرض این است که در زمان رجوع، المی نیست.

پس در این مساله سید دو تا مطلب دارد: یکی اینکه اگر زنی در یک مقطع زمانی اجیر شود که در آن مقطع در معرض مطالبه‌ی زوج است، این عقد اجاره باطل است. می‌دانیم که بطلان دو قسم است. یک قسمش با امضاء و اجازه قابل تصحیح نیست مثل اینکه انسان سفیهی خانه‌اش را فروخت و بعد از خروج از سفاهت دید اتفاقاً در آن زمان با همان سفاهتش خیلی شیرین معامله کرده و مثلاً سه برابر قیمتش، خانه را به آن انسان عاقل فروخته، حالا می‌گوید اجرت، فایده ندارد و باید دوباره معامله کند. به خلاف شخص فصول است که این خانه را معامله می‌کند بعد مالک اصلی می‌بیند این فصول خیلی خوب فروخته کرده و خانه را به دو برابر رد کرده؛ می‌گوید اجرت؛ تا گفت اجرت، معامله امضاء می‌شود.

در جای خودش گفته شده که اگر معامله‌ای که انجام داده اهلیت تمام باشد و فقط استناد به مالک یا ولی نباشد، با اجازه درست می‌شود اما اگر اهلیت ناتمام باشد، اجازه‌ی بعدی هم فایده ندارد و باطل است.

بطلان به این معناست که اگر امضاء بهش ملحق نشود، واقعا باطل است.

مرحوم سید در این مساله اولاً معتقد است که این عقد باطل است و ثانیاً معتقد است اگر شوهر اجازه داد، این عقد درست است. یعنی این طور نیست که اگر بعداً هم اجازه بدهد فایده نداشته باشد.

برخی موارد هم بسیار مشکل می‌شود مثلاً بعضیها گفته اند اگر دختری بدون اجازه‌ی پدر رفت و ازدواج کرد [و ثبیه شد]، بعد از آن، می‌آید از پدر اجازه بگیرد، این اجازه دیگر فایده ندارد چون زمانی پدر ولایت داشت که این دختر باکره بود و [این دختر] زمانی که آمده اجازه بگیرد، ثبیه است، دیگر این اجازه به درد نمی‌خورد چون اجازه ثبیه به ید پدر نیست و پدر اگر بیاورد اجازه دهد دیگر فایده ندارد.

در مانحن فیه، این مساله هست که وقتی اجیر شد بدون اذن شوهر، الان شوهر می‌خواهد اجازه دهد، آیا با این اجازه درست می‌شود یا نه؟ سید می‌گوید درست می‌شود.

اما چرا باطل است و چرا این اجازه مؤثر است؟ در دو مقام باید بحث کنیم.

اما چرا این عقد باطل است؟ قبلاً در سیره‌ی عقلاء گفته‌ایم که وقتی مخالفت با عقدی، مخالفت با قانون یا با شرع باشد یا در وفاء به عقدی، تضییع یک حق باشد، عقلاء چنین عقدی را امضاء نمی‌کنند و کسانی که قائل به آن هستند که به امضاء نیاز داریم، فقط شامل عقود می‌شود که باید عقلاً صحیح باشد و دلیل امضاء -یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود- اصلاً شاملش نمی‌شود. در مانحن فیه، وفاء به عقد این است که این خانم یک ماه هر شب برود پرستاری. این را تضییع حق می‌بینند. چون

تضییع حق هست، باطل است و این عقد امضاء نمی‌شود. این عقد را وقتی صحیح می‌بینند که آن بنده خدا حق خودش را اسقاط کند یعنی اذن در این عقد را بدهد. وقتی این شد، پس بدون اذن شوهر، این عقد باطل است چون تضییع حق اوست. گفته شده همین که در معرض این باشد، در نظر عرف یک تضییع حق دیده می‌شود ولو ممکن است اتفاقاً شوهر در این یک ماه اصلاً مطالبه نکند یا برود سفر؛ عرف وقتی این را تضییع حق می‌بیند، امضاء نمی‌کند.

حال اگر این زن بخواهد حق شوهر را وفاء کند باید حق مستاجر را تضییع کند و به عقد اجاره عمل نکند؛ یعنی تراحم حقوق می‌شود. اگر بخواهد وفاء به عقد لازم باشد، تضییع حق شوهر می‌شود و اگر وفاء به عقد لازم نباشد و باید مطالبه‌ی شوهر را اجابت کند، تضییع حق مستاجر است. این را قبلاً داشتیم که در سیره‌ی عقلاست که اگر دو حق، یکی زمان سابق پیدا شود، برای دومی اعتبار حق نمی‌کنند. آن زمانی که برای شوهر، حق الاستمتاع را قائل شدند، قبل از اجاره بود لذا قبل از اینکه اجیر شود، چون ازدواج کرده بود و برای شوهر آن حق را قائل شده بودند، دیگر این وفاء به عقد را امضاء نمی‌کنند. اما اگر بر عکس بود، نتیجه بر عکس است یعنی اگر خانمی رفت اجیر شد که یک سال هر شب برود پرستاری یک بیماری و بعد از عقد اجازه ازدواج کرد، اینجا دیگر برای شوهر در این شب‌ها حق استمتاع نیست و نمی‌تواند مطالبه کند یعنی اگر مطالبه کرد، اجابت بر زن لازم نیست.

[مقام دوم:] اما اگر شوهر امضاء کرد، مشکل که در اهلیت این خانم نبود، مشکل فقط در منافات [عقد] با این حق بود لذا تا اذن یا اجازه می‌دهد، در واقع اسقاط حق خودش را کرده و وقتی اسقاط حق خودش را می‌کند، [و] فقط محذور عقد، حق بوده، این عقد از اول صحیح می‌شود - نه از الانی که اسقاط حق کرده - به نحو کشف حکمی نه نقل یا کشف حقیقی که در بحث اجازه‌ی فضولی گفته شده. [یعنی:] از الان حکم می‌شود که آن عقدی که مثلاً سه روز قبل بسته شده، صحیح است. این [کشف] اجازه [از صحت عقد از اول] به سیره ثابت است.

این، یک فرع در مساله‌ی چهاردهم.

بخلاف ما إذا لم یکن منافیا فإنها صحیحة و إذا اتفق إرادة الزوج للاستمتاع کشف عن فسادها

بخلاف ما اذا لم یکن منافیا.

در نظر عرف، منافی نیست. یعنی در مقطع زمانی اجیر شده که در آن مقطع، عرف، این را منافی با حق الاستمتاع زوج نمی‌بیند. مثلاً اجیر شده که روز دوشنبه این هفته برود جایی پرستاری کند و کلاً روزها در معرض مطالبه نیست چون این شوهر روزها

اصلاً در خانه نیست و خیلی غیر عادی است که در روز مطالبه‌ای را از خانمش داشته باشد و بلکه در شب که در منزل هست اگر مطالبه‌ای باشد [عادی است]. در این صورت اتفاقاً این زن اجیر شده که روز دوشنبه برود پرستاری، سید می‌فرماید این عقد اجاره درست است. اتفاقاً روز دوشنبه مرد سر کار نرفت و از این زن مطالباتی داشت، سید می‌فرماید کشف می‌کند که عقد روز دوشنبه باطل بوده. این آقا هر روز می‌رفت سر کار و اگر از باب اتفاق و صدفه، روز دوشنبه نرفت سر کار، اگر فرض کردیم روزی که در خانه هست، این معرضیت هست یا خودش هم مطالبه کرد، [کشف می‌کند که اجاره از ابتدا باطل بوده].

این، فرمایش مرحوم سید است. این مطلب، کبرای کلی‌اش درست است یعنی هر وقت وفاء به عقدی با یک قانون، یا یک حکم شرعی - هر شرعی از شرایع - یا یک حق عقلانی منافات داشته باشد، یک ضابطه‌ی کلی و سیره‌ی عقلاء است که آن عقد باطل است. هیچ وقت عقدی را که درش تضییع حقی باشد یا تخلف قانونی در آن باشد [را امضاء نمی‌کنند]. مثلاً ولو رعایت قانون یکی از واجبات شرعی نیست اما اگر کسی را اجیر کنید که با سرعت صد و پنجاه کیلومتر بر ساعت مرا به تهران برسان، در حالی که سرعت قانونی تا صد و بیست است، این عقد اجاره باطل است. ولو فرض این است که خلاف شرعی هم مرتکب نشده. و الا [یعنی اگر عقلاء این عقد را امضاء کنند،] همه‌ی قوانین را می‌شود دور زد و با همه قوانین برخورد کرد. پس عقلاً این عقد باطل است. پس معلوم می‌شود که آن عقد باطل بوده ولی ما اطلاعی نداشتیم. این کبری درست است مثل اینکه شخصی اجیر شده که روز یکشنبه کاری انجام دهد بعد کشف می‌شود که در روز یکشنبه اول ماه رمضان است که باید روزه بگیرد یا کشف می‌شود که این خانم ایام عادتش است و در مسجد نمی‌تواند کنس کند.

اما صغری: در بحث حق استمتاع یک اختلافی بین ما و مشهور هست. فقهاء قائلند که این حق، شرعی است و شارع آن را برای زوج قرار داده و در همه‌ی موارد ثابت است الا اینکه خود شارع در آنجا این حق را جعل نکرده باشد یعنی ضیق کرده باشد. مثلاً در روز ماه رمضان، شوهر از زن مطالباتی دارد، [ولی] بر زن، اجابت لازم نیست بلکه جایز هم نیست. یا زن محرم است و مرد، مطالباتی دارد، بر زن نه تنها اجابت واجب نیست بلکه جایز هم نیست. می‌توان فرض کرد که مطالبه کردن برای مرد جایز باشد مثلاً غافل است از اینکه ماه رمضان است یا فکر می‌کند غروب شده اما زن می‌داند هنوز غروب نشده. اگر هم مرد خودش روزه نباشد، ترغیب و تشویق دیگری به فعل حرام، خودش حرام است. مثلاً یک مردی خودش شرب خمر نمی‌کند ولی دیگری را به شرب خمر تشویق کند، این خودش حرام است.

منتها ما این را قائل نیستیم. اجمالش این است که: اگر عرف یک حقی را برای شوهر در یک موردی قائل بود ما می‌گوییم [آن حق برای شوهر ثابت] هست و الا می‌گوییم نیست. در همین مثالی که گفتیم اگر این زن اجیر شده برای پرستاری در روز دوشنبه و این مرد از قضا اتفاقاً روز دوشنبه درخواستی دارد، مطالبه‌ای دارد. اگر گفتیم عرفاً برای مرد چنین حقی قائل نمی‌شوند، بر زن هم لازم نیست که اجابت کند. چرا؟ ما یک قاعده‌ی کلی داریم که اگر شارع، یک حق عرفی را امضاء کرد، معنای امضاء، غیر از تاسیس است و از آن نمی‌فهمیم که شارع آن حق را برای همه‌ی عرف‌ها امضاء کرده، و فقط این اندازه می‌فهمیم که اگر در عرفی، این حق ثابت باشد، شرعاً هم لازم است اما اگر در یک عرفی این حق نباشد یعنی عرف چنین حقی را قائل نباشد، دلیل امضاء دیگر آن جا را نمی‌گیرد. البته قائلیم که نیاز به امضاء شارع هم ندارد چون تضييع یک حق، شرعاً حرام است. سلب و تضييع حق، مصداق ظلم است و یکی از محرّمات در شریعت، ظلم است مثل شرب خمر، کذب، ظلم هم یکی از محرّمات الهی است. پس اگر زن یا مرد، حقی داشته باشد و طرف مقابل تضييعش کند، آن تضييع حق از محرّمات الهی است. پس اگر عرف برای زوج این حق را قائل نیست، گفتیم دلیلی نداریم که شرعاً بر این زن اجابت واجب باشد. مثلاً زن خسته است یا مریض است [، در این صورت عرف برای شوهر حق مطالبه و استمتاع قائل نیست]. گفته‌ایم قرائن و شواهدی هم داریم که ارتکاز فقهاء هم همین بوده. لذا بر اساس ارتکازشان احیاناً مشی هم کرده اند ولو فنیاً با آن مبنایی که اختیار کرده‌اند ناتمام است.